

خدای مهربان

خدایا،* تو را دوست دارم چون من را آفریدی .
خدایا تو را دوست دارم که به من پدر و مادر مهربانی دادی .
خدایا، تو آب، خورشید و گل های زیبا را آفریدی .
ای خدا! تو چه قدر خوب و مهربان هستی .
اکنون* دست هایم را به سوی* آسمان بلند می کنم و از تو می خواهم که من را یاری
کنی* تا خوب درس بخوانم، با دوستانم* مهربان باشم و به پدر، مادر و آموزگارم
احترام بگذارم .
خدایا! تو همه چیز را می دانی و من فقط تو را می پرستم .



کلمه و ترکیب‌های تازه



محمّد آن پیرمرد را یاری کرد.

محمّد به آن پیرمرد کمک کرد.

خدایا: ای خدا

یاری: کمک

دوستانم: دوستانِ من

به سوی: به سمتِ ، به طرفِ

اکنون: حالا

پرسش

۱- چه کسی ما را آفریده است؟

۲- چرا ما خدا را دوست داریم؟

۳- ما باید فقط چه کسی را بپرستیم؟

به تصویرها نگاه کن و هر جمله را کامل کن .



..... وحید و امیر



..... وحید و امیر



..... زهرا و فاطمه



..... زهرا و فاطمه

سینما



دانش آموزان مدرسه ی امید با خوش حالی
سوار مینی بوس شدند. آن ها می خواستند
برای دیدن فیلم به سینما بروند.



خانم معلّم و ناظم مدرسه هم
همراه بچه ها بودند. بچه ها در
راه با هم سرود می خواندند.



وقتی به سینما رسیدند بچه ها با خوش حالی
پیاده شدند.
خانم ناظم و یکی از دانش آموزان برای
همه بلیت خریدند.

بعد از خریدن بلیت همه ی بچه ها با صف* وارد سینما شدند.



خانم ناظم گفت: بچه های عزیز
موقع تماشای* فیلم صحبت نکنید
و زیر صندلی ها آشغال نریزید.



وقتی وارد سالن سینما شدند، آن
جا کمی تاریک بود.
خانم معلّم به شماره ی روی هر
بلیت نگاه می کرد و بعد جای
دانش آموزان را به آن ها نشان
می داد.



بچه ها روی صندلی نشستند و
مشغول تماشای فیلم شدند.
فیلم خنده داری* بود و بچه ها
خیلی خندیدند. آن ها از دیدن
فیلم لذّت بردند.

کلمه و ترکیب‌های تازه



مریم تلویزیون را تماشا می کند.



بچه‌ها با صف وارد سینما می شوند.

خنده‌دار: کار یا حرفی که ما را می خنداند.

پرسش

- ۱- دانش‌آموزان با مینی بوس به کجا رفتند؟
- ۲- بچه‌ها در راه چه کار می کردند؟
- ۳- چه کسانی بلیت سینما را خریدند؟
- ۴- خانم ناظم به بچه‌ها چه گفت؟
- ۵- چرا بچه‌ها موقع دیدن فیلم می خندیدند؟

بخوانید و جمله‌ی درست را علامت بزنید.

دانش‌آموزان با معلّم خود به

- ☐ سینما رفتند.
- ☐ پارک رفتند.

دانش‌آموزان

- ☐ با صف وارد سینما شدند.
- ☐ بدون صف وارد سینما شدند.

برای رفتن به سینما خانم

- ☐ ناظم بلیت خرید.
- ☐ معلّم بلیت خرید.

موقع دیدن فیلم بچه‌ها

- ☐ می‌خندیدند.
- ☐ ناراحت بودند.

بچه‌ها توجه کنید:

بخوانید و به علامت نقطه در جلوی جمله‌ها دقت کنید.

- | | |
|-------------------------------|--------------------------|
| خانم ناظم برای همه بلیت خرید. | این یک <u>جمله</u> است. |
| بچه‌ها روی صندلی نشستند. | این یک <u>جمله</u> است. |
| من فقط تو را دوست | این یک <u>جمله</u> نیست. |
| دانش‌آموزان با صدای بلند | این یک <u>جمله</u> نیست. |

بخوانید



اسماعیل و مادرش به سینما رفته اند .
آن‌ها جلوی درِ سینما ایستاده اند .
فکر می‌کنید اسماعیل و مادرش برای وارد شدن به سالن سینما چه کار باید بکنند؟

فکر کنید و پاسخ دهید .

- ۱- آیا اگر بلیت نداشته باشید می‌توانید به سینما بروید؟
- ۲- چرا نباید موقع دیدن فیلم بلند صحبت کنیم؟
- ۳- آیا شما تا به حال به سینما رفته‌اید؟ نام فیلمی که دیدید چه بود؟
- ۴- نام ناظم شما چیست؟

مانند نمونه انجام دهید .



بهزاد و سعید تلویزیون تماشا می کنند .
آن ها تلویزیون تماشا می کنند .



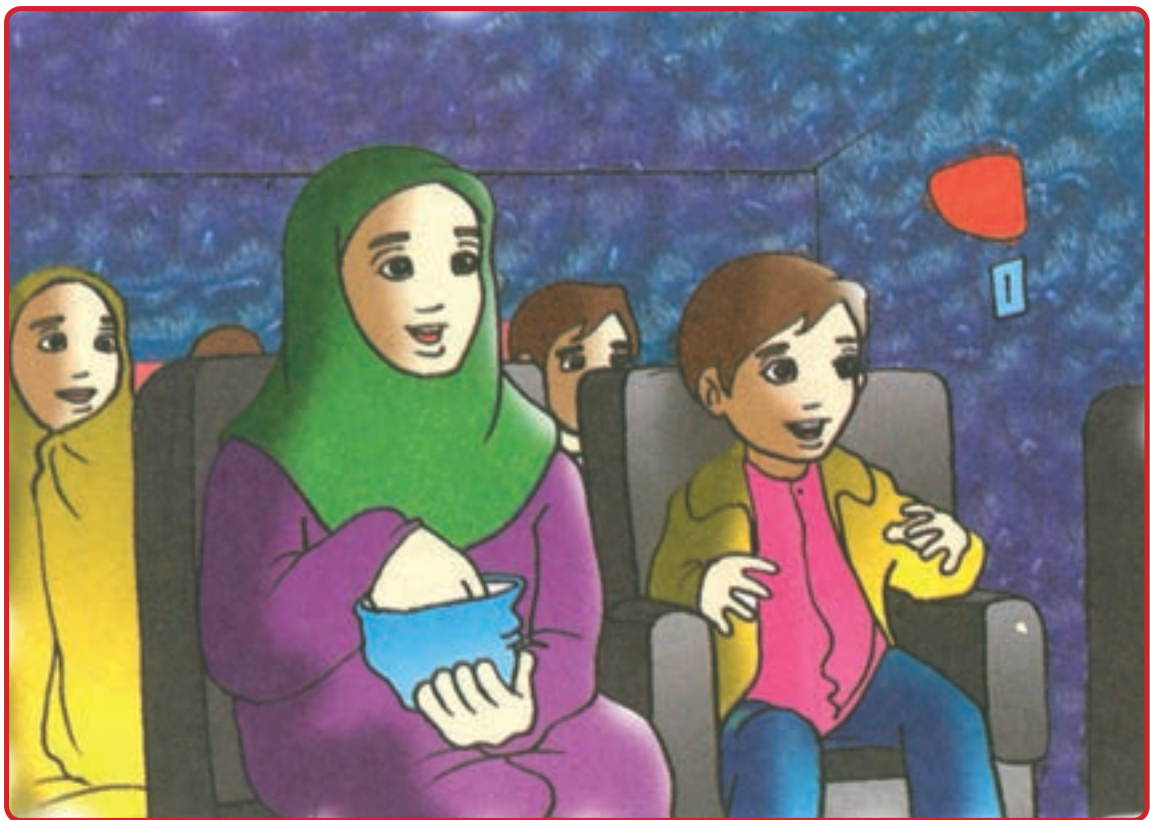
وحید و زهره
آن ها



اکرم و مینا
.....

بخوانید

امروز علی و خاله اش به سینما رفتند.
داستان فیلم درباره ی دختری بود که در جنگل راه خانه ی خود را گم کرده بود.
آن دختر با خودش فکر کرد که چه طور می تواند به خانه برگردد. ناگهان یادش آمد
که گل ها و درختان بین راه خانه تا جنگل را می شناسد. پس با نگاه کردن به گل ها
و درختان توانست راه خانه ی خود را پیدا کند.



علی از تماشای این فیلم خیلی لذت برد .
وقتی فیلم تمام شد علی و خاله اش از سینما بیرون آمدند .
خاله به علی گفت : برای این که بچه ها گم نشوند باید نشانی خانه ی خود را بدانند .
علی جان ، آیا تو آدرس خانه ی خود را می دانی ؟
علی گفت بله من نشانی خانه را می دانم و همیشه کوچه ها و خیابان های نزدیک
خانه و مدرسه ام را با دقت نگاه می کنم تا راه خانه و مدرسه را بشناسم .
آن ها بعد از خوردن بستنی به خانه برگشتند .



زندگی مورچه‌ها

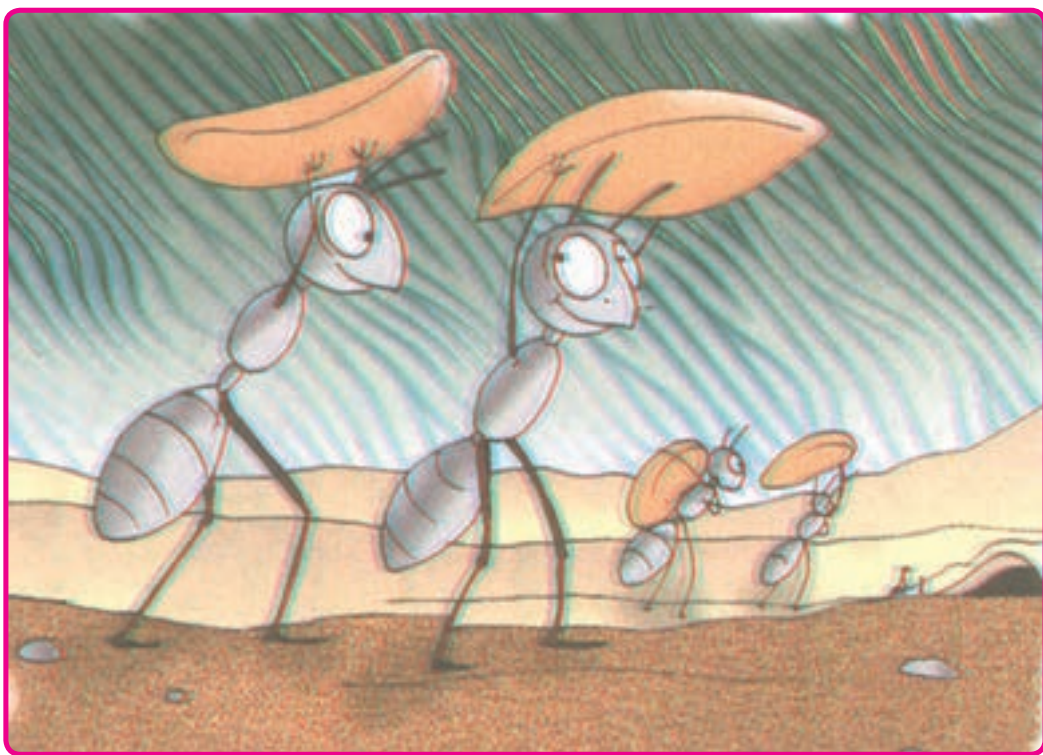
بچه‌ها، سلام، من مورچه هستم. با این که خیلی کوچکم ولی می‌دانم که حتماً من را دیده‌اید. من با مورچه‌های زیادی دوست هستم. ما با کمک یک دیگر زمین را سوراخ می‌کنیم و در زیر زمین لانه می‌سازیم.

ما مورچه‌ها از صبح تا شب تلاش* می‌کنیم. وقتی ما غذایی را پیدا می‌کنیم به مورچه‌های دیگر هم خبر می‌دهیم.

ما هر یک دانه‌ای را برمی‌داریم و به دنبال هم حرکت می‌کنیم* تا به لانه برسیم. اگر مورچه‌ای نتواند دانه‌ای را به لانه ببرد، مورچه‌های دیگر به او کمک می‌کنند.

ما دانه‌های برنج و خرده نان را در لانه جمع می‌کنیم تا در فصل زمستان گرسنه نمانیم. چون در این فصل هوا خیلی سرد است و ما نمی‌توانیم از لانه‌های خود

بیرون برویم.



کلمه و ترکیب‌های تازه



مورچه‌ها به دنبال هم حرکت می‌کنند.
مورچه‌ها به دنبال هم راه می‌روند.

تلاش: سعی، کوشش
به دنبال هم حرکت می‌کنند: به دنبال هم راه می‌روند.

پرسش

- ۱- چرا مورچه‌ها زمین را سوراخ می‌کنند؟
- ۲- اگر مورچه‌ای نتواند دانه را به لانه ببرد مورچه‌های دیگر چه کار می‌کنند؟
- ۳- مورچه‌ها در چه فصلی از لانه‌ی خود بیرون نمی‌آیند؟
- ۴- چرا مورچه‌ها در لانه‌ی خود دانه جمع می‌کنند؟

بخوانید، دور جمله‌ها خط بکشید و جلوی هر جمله نقطه بگذارید.

- من یک مورچه هستم
- ما به هم کمک
- غذای من خرده نان و
- ما به دنبال هم راه می‌رویم

جمله‌ها را بخوانید و پاسخ درست را علامت بزنید.

مورچه‌ها چه چیزی را به لانه می‌برند؟

☐ میوه

☐ برنج و خرده نان

در چه فصلی مورچه‌ها از لانه بیرون می‌آیند؟

☐ زمستان

☐ بهار

مورچه‌ها لانه‌ی خود را در کجا می‌سازند؟

☐ در زیر زمین

☐ در بالای درخت

داستان را بخوانید و آن را تعریف کنید.



یک مورچه‌ی زرنگ دانه‌ای پیدا کرد.

او دانه را برداشت و به طرف لانه رفت.

ناگهان باران بارید.

مورچه زیر یک قارچ رفت تا خیس نشود.

باد آمد و قارچ را تکان داد.

آب باران روی مورچه ریخت. مورچه خیس شد و از زیر قارچ بیرون دوید.

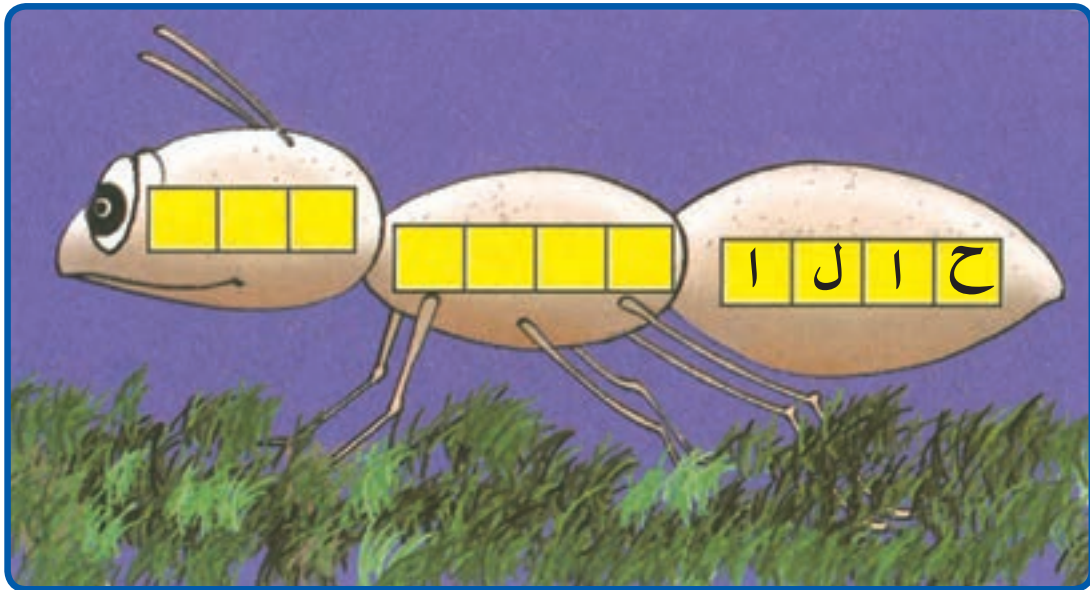
مانند نمونه انجام دهید.

اکنون

ساکت

یاری

حالا



فکر کنید و پاسخ دهید.

- ۱- آیا تا به حال مورچه‌ها را در حال بردن دانه دیده‌اید؟
- ۲- چرا وقتی مورچه‌ها غذایی پیدا می‌کنند یک دیگر را خبر می‌کنند؟
- ۳- آیا شما به دوستانتان کمک می‌کنید؟

برای هر یک از کلمه‌های زیر یک جمله بنویسید.

مورچه

آن‌ها

صبح

زمستان

می‌خورند

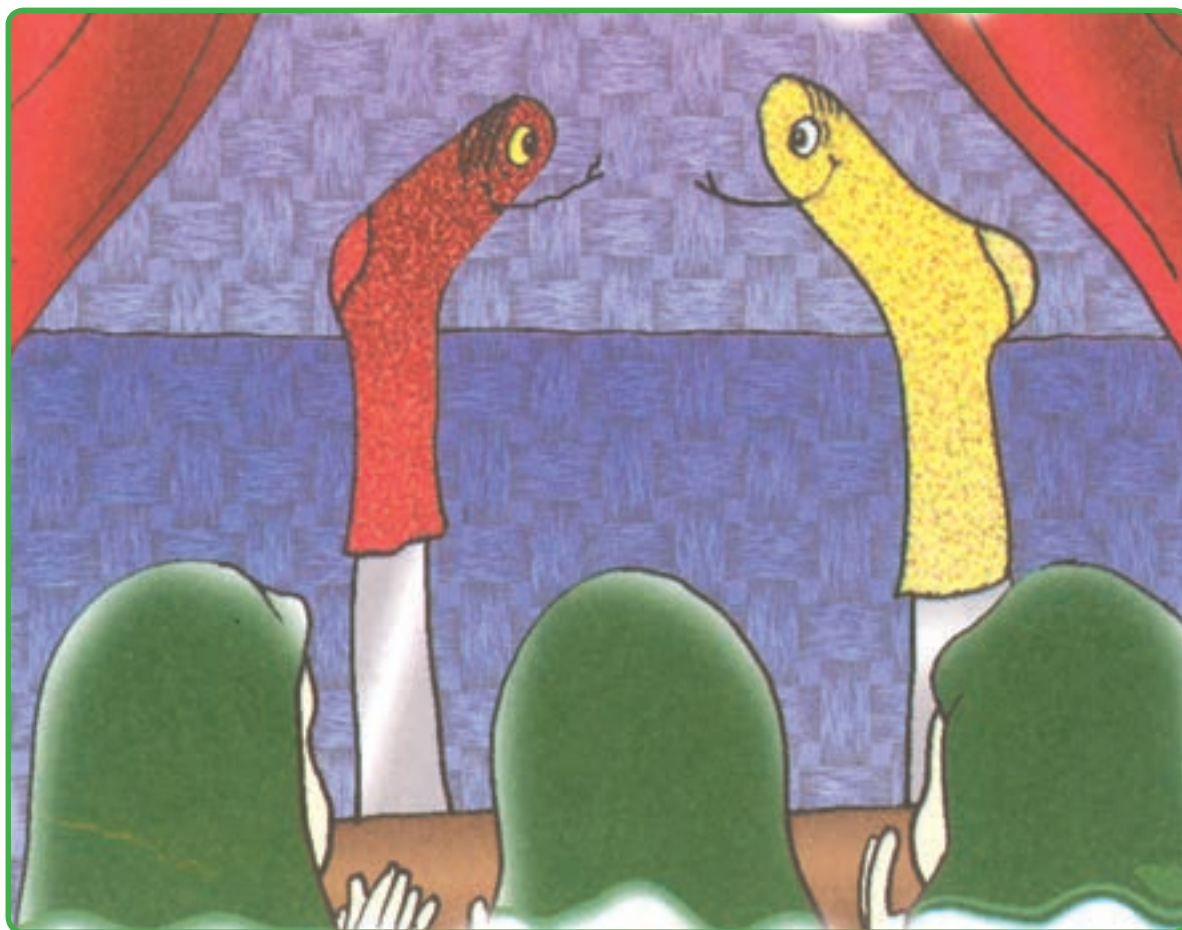
بازی مارها

مینا و مریم می‌خواستند با کمک هم در مدرسه، یک نمایش عروسکی اجرا کنند.* نام نمایش آن‌ها «بازی مارها» بود. قرار شد هر یک از آن‌ها در خانه یک مارِ عروسکی بسازد و به مدرسه بیاورد.

مینا در خانه از مادر یک جوراب بلند سرخ و دو دگمه و مقداری کاموای سفید گرفت و شروع به ساختن کاردستی کرد. او ابتدا* دست خود را در داخل جوراب کرد و با کمی چسب دگمه‌ها را روی جوراب چسباند. حالا مارِ او دو چشم زیبا داشت.



بعد مینا مقدار کمی کاموا بُرید و به جای زبانِ مار، روی جوراب در قسمتِ نوکِ انگشتانِ خود چسباند. مارِ زیبای او آماده شده بود. صبح روز بعد، مینا و مریم یک دیگر را در مدرسه دیدند. مریم هم یک مارِ زرد ساخته بود. آن‌ها نمایشِ خود را چند بار تمرین کردند، بعد آن را در کلاس اجرا کردند. بچه‌ها از تماشای نمایشِ «بازی مارها» بسیار لذت بردند و مینا و مریم را تشویق کردند.*



کلمه و ترکیب‌های تازه



بچه‌ها نمایش اجرا می‌کنند.



بچه‌ها مینا و مریم را تشویق می‌کنند.

ابتدا: اوّل

پرسش

- ۱- مینا و مریم می‌خواستند در مدرسه چه کار کنند؟
- ۲- مینا و مریم با چه چیزهایی کاردستی درست کردند؟
- ۳- کاردستی مینا و مریم چه بود؟
- ۴- مینا و مریم نمایش را در کجا اجرا کردند؟

مخالف کلمه‌های زیر را بنویسید و با هر کدام یک جمله بسازید.

کوچک	من یک توپ بزرگ دارم.
خشک
زیبا
خنده

جمله‌ها را می‌خوانم به علامت (!؟) توجه کنید.

- ۱- مینا از مادرش دگمه و کاموا گرفت.
- ۲- مادر پرسید: چه چیزی می‌خواهی درست کنی؟
- ۳- مینا جواب داد: می‌خواهم یک مار درست کنم.
- ۴- وقتی مادر کاردستیِ مار را دید گفت: به به چه مارِ زیبایی!

فکر کنید و پاسخ دهید.

- ۱- آیا شما کار دستی این درس را درست کرده‌اید؟
- ۲- آیا شما تا به حال نمایش داده‌اید؟

با توجه به علامت‌های (؟!) جمله‌ها را با لحن و آهنگ مناسب بخوانید.

علی با خاله‌ی خود از سینما بیرون آمد.

او گفت: چه فیلم زیبایی بود!

خاله پرسید: آیا تو نشانی خانه را می‌دانی؟

علی جواب داد: بله من نشانی خانه را می‌دانم.



مانند نمونه انجام دهید.



من و مادرم به سینما می‌رویم.

ما به سینما می‌رویم.



من و خواهرم مشق
.....

ما

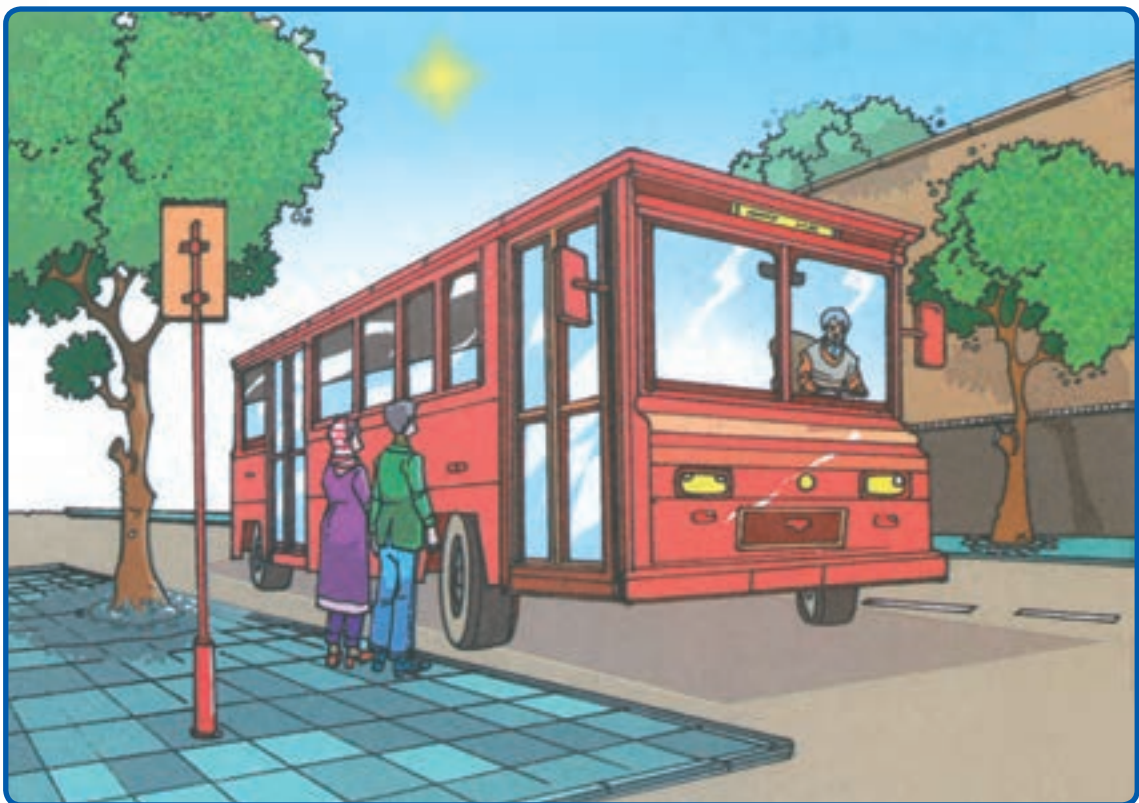


من و مینا غذا
.....

ما

راننده‌ی اتوبوس

پدر من راننده‌ی اتوبوس است. او هر روز صبح زود به سرِ کار می‌رود. پدرم با اتوبوس در هر ایستگاه توقّف می‌کند. * هر بار چند نفر پیاده و عده‌ای * دیگر سوار می‌شوند. آن‌ها موقع سوار شدن به راننده بلیت می‌دهند. دیروز پدرم گفت: حسین جان، امروز در اتوبوس اتّفاق خنده‌داری افتاد. پیرزنی سوار اتوبوس شد که یک مرغ زنده در دست داشت. مرغ قدقد می‌کرد و با شنیدن صدای مرغ همه‌ی مسافرها با تعجب نگاه می‌کردند. عده‌ای از خانم‌ها * می‌ترسیدند و خود را عقب می‌کشیدند تا مرغ به آن‌ها نوک نزند.





آقایان* هم از سرو صدایی که در اتوبوس بود می خندیدند. ناگهان فریاد آن پیرزن بلند شد که: آقای راننده نگه دار! نگه دار! مرغم از پنجره به بیرون پرید. من اتوبوس را در کنار خیابان نگه داشتم و به دنبال آن مرغ دویدم. مرغ به این طرف و آن طرف فرار می کرد تا این که من به سختی توانستم آن را بگیرم. وقتی با مرغ به اتوبوس برگشتم همه ی مسافران به شدت* می خندیدند.

کلمه و ترکیب‌های تازه



یک نفر در ایستگاه ایستاده است.



عده‌ای در ایستگاه ایستاده‌اند.



مسافران به شدّت می‌خندند.



خانم‌ها

زن‌ها



آقایان

مرد‌ها

وقتی رنگ چراغ راهنما قرمز شد، ماشین‌ها توقف می‌کنند.

وقتی رنگ چراغ راهنما قرمز شد، ماشین‌ها می‌ایستند.

توقف می‌کنند: می‌ایستند.

آقایان: مرد‌ها

خانم‌ها: زن‌ها

عده‌ای: چند نفر

پرسش

۱- شغل پدر حسین چه بود؟

۲- پیرزنی که سوار اتوبوس شده بود چه چیزی به همراه خود داشت؟

۳- مرغ پیرزن به کجا پرید؟

۴- چه کسی مرغ را در خیابان گرفت؟

به تصویر نگاه کنید و داستان آن را بگویید.



– محمد چه کار اشتباهی انجام داده است؟

فکر کنید و پاسخ دهید.

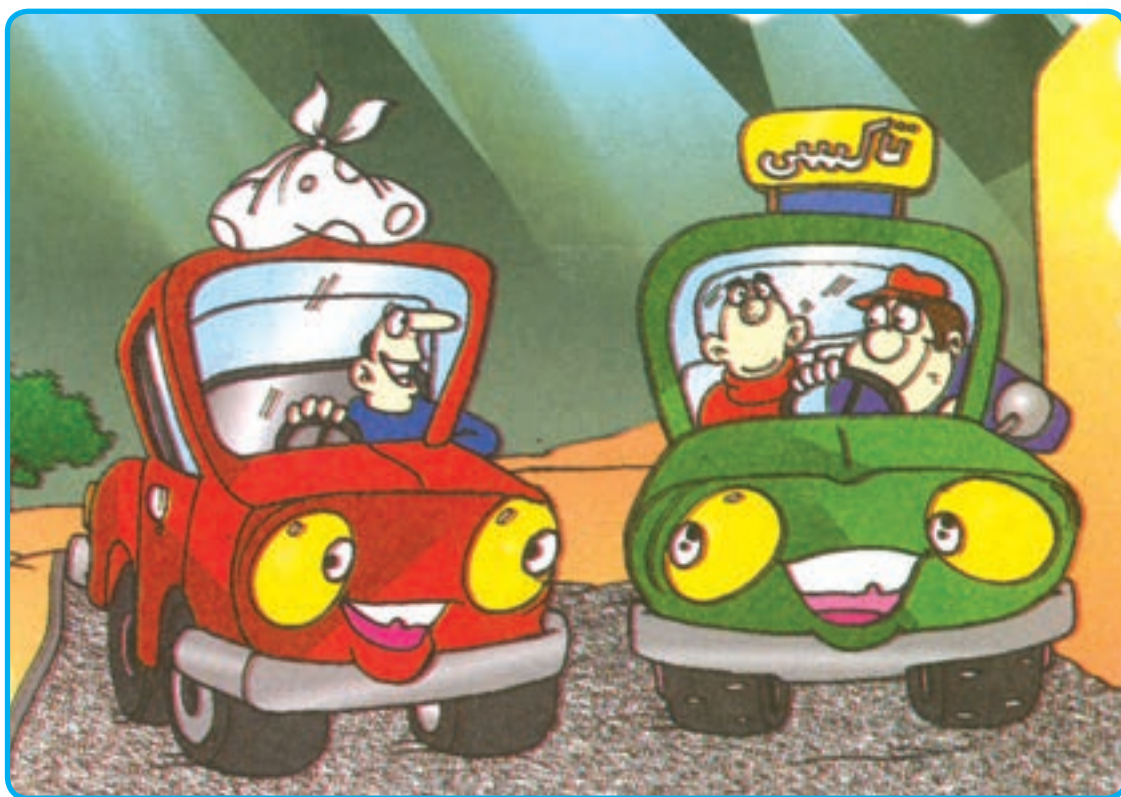
- ۱– بچه‌ها، آیا بدون دادن بلیت می‌توانید سوار اتوبوس شوید؟
- ۲– شما موقع سوار شدن اتوبوس در کدام صف می‌ایستید؟
- ۳– وقتی مسافران سوار اتوبوس می‌شوند به آقای راننده چه چیزی می‌دهند؟

برای هر یک از کلمه‌های زیر یک جمله بنویسید.

اتوبوس – ما – فریاد – راننده – می‌رویم

تاکسی

من یک تاکسی هستم. اسم راننده‌ی من آقا کریم است. هر روز صبح زود، من با آقا کریم به خیابان می‌روم. او گاز می‌دهد و من حرکت می‌کنم. در خیابان مسافرها منتظر ما هستند. آقا کریم ترمز می‌کند و می‌پرسد: کجا می‌روید؟ مسافرها نشانی را می‌گویند و بعضی از آنها سوار می‌شوند. در موقع پیاده شدن، مسافرها به آقا کریم پول می‌دهند. به این پول کرایه می‌گویند. روزهای جمعه، آقا کریم من را با آب و دستمال تمیز می‌کند، بعد او خانواده‌ی خود را سوار می‌کند تا با هم به گردش برویم.



زمستان

فصل زمستان بود. باد سردی می وزید. شاخه های درختان برگ نداشت. زری پشت پنجره ایستاده بود و به بیرون نگاه می کرد. آدم برفی زیبایی که او دیروز در حیاط درست کرده بود، هنوز آب نشده بود. چند کلاغ در آسمان پرواز می کردند. زری با دیدن آن ها یاد پرستوها افتاد و به لانه ی خالی پرستوها نگاه کرد. او از مادرش پرسید: مادر، پرستوها به کجا رفته اند؟ مادر جواب داد: پرستوها نمی توانند در هوای سرد زندگی کنند. برای همین، قبل از شروع فصل زمستان به جاهای گرم تر کوچ می کنند.* با شروع فصل بهار که هوا کم کم گرم می شود، پرستوها برمی گردند و دوباره آشیانه ی* خود را می سازند. زری از شنیدن حرف های مادرش خوش حال شد چون بار دیگر* می توانست پرستوها را ببیند.



کلمه و ترکیب‌های تازه

آشیانه : لانه

بار دیگر : دوباره

به جاهای گرم‌تر کوچ می‌کنند: به جاهای گرم‌تر می‌روند.

پرسش

۱- در چه فصلی درختان برگ ندارند؟

۲- به رفتن پرستوها از جاهای سرد به جاهای گرم چه می‌گویند؟

۳- پرستوها در چه فصلی به لانه‌های خود برمی‌گردند؟

بچه‌ها توجه کنید:

دی، بهمن و اسفند ماه‌های فصل زمستان است.

مانند نمونه انجام دهید.

- | | | |
|------|-------|---|
| ○ نه | ⊗ بله | ۱- زری با دیدن چند کلاغ به یاد پرستوها افتاد. |
| ○ نه | ○ بله | ۲- با شروع فصل بهار پرستوها به لانه برمی‌گردند. |
| ○ نه | ○ بله | ۳- پرستوها می‌توانند در هوای سرد زندگی کنند. |

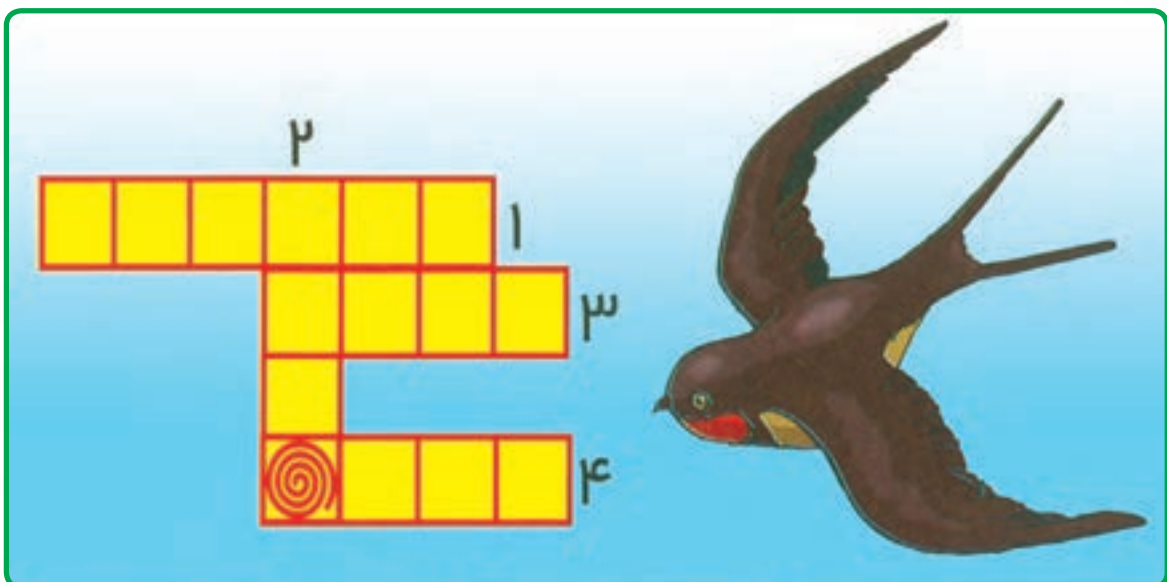
بخوانید و پاسخ دهید.

هوا خیلی سرد بود. درختان برگ نداشتند. مریم در حیاط به باغچه نگاه می کرد. هیچ گلی در باغچه نبود.

مریم به پدرش گفت: باغچه ای که گل ندارد قشنگ نیست.
- بچه ها فکر کنید و بگویید، باغچه ی حیاط مریم چه فصلی را نشان می داد؟

جدول زیر را حل کنید.

- ۱- در چه فصلی هوا خیلی سرد است؟
- ۲- پرستوها چه هوایی را دوست ندارند؟
- ۳- در چه فصلی پرستوها به لانه برمی گردند؟
- ۴- هوای فصل تابستان چگونه است؟



فکر کنید و پاسخ دهید.

– در چه فصلی بچه‌ها می‌توانند آدم‌برفی درست کنند؟

– فصل زمستان با فصل بهار چه تفاوتی دارد؟

بچه‌ها توجه کنید:

به کلمه‌هایی که زیر آن‌ها خط کشیده شده است، دقت کنید.

– اکبر به سینما می‌رود.

– مادر از بازار آمد. من او را بوسیدم.

احمد گفت: چه کسی در خیابان است؟

در جای خالی کلمه‌ی مناسب بنویسید.

در – به

آرش مدرسه پیروزی می‌رود.

را – از

زهره خواب بیدار شد.

از – به – را

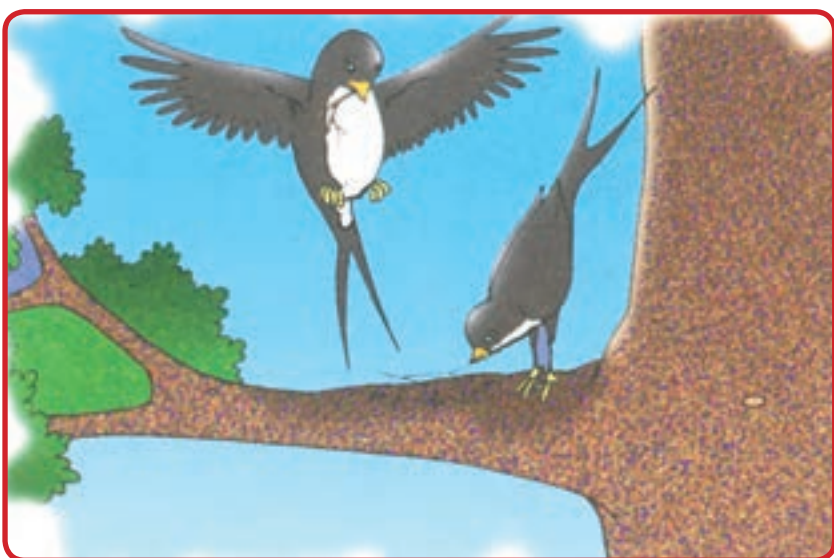
محمد شیشه‌ها پاک می‌کند.

بخوانید

فصل بهار بود. خانم پرستو و آقا پرستو به لانه‌ی خود برگشتند، اما لانه‌ی آن‌ها خراب شده بود.



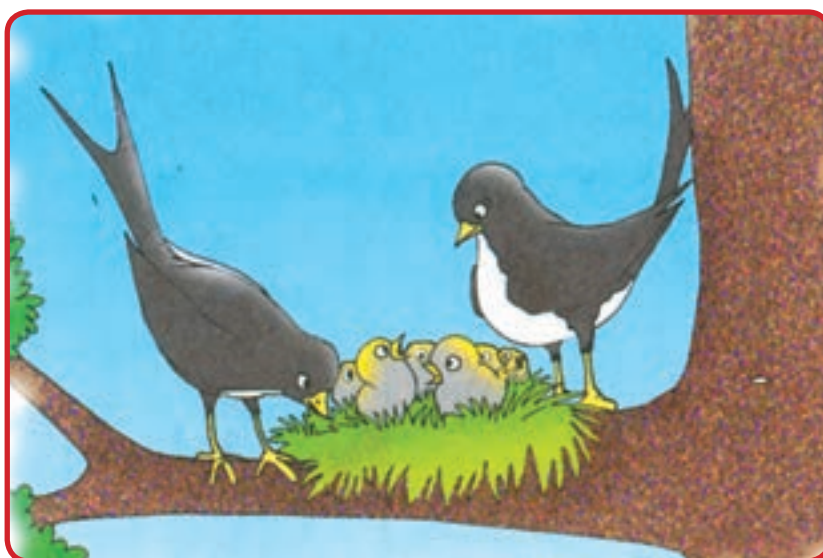
پرستوها با شاخه‌های کوچک دوباره لانه‌ی خود را ساختند. بعد از چند روز خانم پرستو در لانه، شش تخم گذاشت و روی تخم‌ها نشست.



در این مدّت آقا پرستو برای او غذا می آورد. دوازده روز بعد، از توی تخم ها چند جوجه ی زیبا بیرون آمدند.



خانم پرستو و آقا پرستو از دیدن بچه های خود خوش حال شدند.



اتوبوس تمیز

آن روز قرار بود ما بچه‌ها، همراه آقای معلّم به پارک برویم. همه با صف سوار اتوبوس شدیم. وقتی اتوبوس حرکت کرد، راننده‌ی اتوبوس گفت: بچه‌ها، دست و سر خود را از پنجره بیرون نکنید. در اتوبوس ما با هم صحبت می‌کردیم و شکلات و میوه می‌خوردیم. آن روز به ما خیلی خوش گذشت. موقع برگشتن از پارک، آقای معلّم گفت: بچه‌ها، یک سؤال* دارم. آیا شما وقتی در خانه، میوه یا شکلات می‌خورید، آشغال آن را روی فرش می‌ریزید؟ همه با هم گفتیم: نه، آقای معلّم. او گفت: پس به زیر صندلی‌های خود نگاه کنید. ما وقتی زیر صندلی‌ها را دیدیم، بسیار ناراحت شدیم چون بعضی از بچه‌ها آن جا آشغال ریخته بودند. آقای معلّم گفت: ما باید همیشه نظافت* را رعایت کنیم*. ما از او و آقای راننده عذرخواهی* کردیم و قول دادیم وقتی به مدرسه رسیدیم در تمیز کردن اتوبوس به آقای راننده کمک کنیم.



کلمه و ترکیب‌های تازه

سؤال کرد: پرسید

عذرخواهی کردیم: معذرت خواستیم

نظافت: تمیزی، پاکیزگی

نظافت را رعایت کنیم: مواظب باشیم تا جایی کثیف نشود.

پرسش

۱- بچه‌ها با معلّم خود به کجا رفتند؟

۲- آقای راننده از بچه‌ها خواست تا چه کاری را انجام ندهند؟

۳- بعضی از بچه‌ها چه کار بدی انجام داده بودند؟

۴- بچه‌ها به آقای راننده و معلّم چه قولی دادند؟

جمله‌ها را بخوانید و علامت «! - . - ؟» را در جای مناسب بنویسید.

چند روز پیش با معلّم خود به باغ وحش رفتیم

در آن جا روباه، شیر و میمون را دیدیم

علی گفت: دم روباه چه زیبا است

آموزگار پرسید: بچه‌ها غذای روباه چیست

جمله‌ها را بخوانید و جمله‌ی صحیح را علامت بزنید.

□ بچه‌ها دست و سر خود را از پنجره بیرون نکنید.
راننده اتوبوس گفت:

□ بچه‌ها در راه با هم صحبت نکنید.

□ بعضی از بچه‌ها سر و صدا کرده بودند.

دانش‌آموزان ناراحت شدند چون

□ بعضی از بچه‌ها آشغال ریخته بودند.

بچه‌ها توجه کنید:

به خواندن و نوشتن کلمه‌ی «سؤال» دقت کنید به این شکل (ء) همزه می‌گویند.

فکر کنید و پاسخ دهید.

۱- ما باید در اتوبوس آشغال‌های خود را در کجا بریزیم؟

۲- فکرمی کنید وقتی بچه‌ها از آقای معلم عذرخواهی کردند به او چه گفتند؟

کلمه‌های «را- به- از- در» را در جای مناسب بنویسید.

مینا با پدرش سینما رفت.

در آن جا مریم دید.

آن‌ها دیدن فیلم لذت بردند.

شد مثل ماشین

در خواب دیدم	آهسته می‌رفت	دیدم شدم من
یک ابر زیبا	بالا و پایین	راننده‌ی آن
آمد مرا بُرد	یک دفعه دیدم	هی گاز دادم
در آسمان‌ها	شد مثل ماشین	خوشحال و خندان

کردم تصادف	از روی آن ابر
با یک ستاره	پایین پریدم
ماشینِ خوبم	یک دفعه خود را
شد تگه‌پاره	در خانه دیدم

ناصر کشاورز

